

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۲ هـ.ق - میقات محرم)

۲۰ آذر ۸۹

خطبه‌ی شب پنجم

شایسته است خداوند قادر متعال و سپاس بی‌کران، خداوندی را سزااست که شنواترین شنوایان، بیناترین بینایان، داورترین داوران، سریع‌ترین حسابگران، مهربان‌ترین مهربانان، بهترین آمرزندگان و فریادرس شایستگان است. بسی بزرگ است مقام پروردگار، اوست روشنایی آسمان‌ها و زمین، آفرید آن دو را، استواری و زینت بخشید آسمان را، قرار و آرام کرد زمین را با کوه، برای اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک است.

سلام و برکات الهی در جان‌هایی است که فرمان قیامت چونان نسیمی بر روح پاکشان و جسم مطهرشان خواهد وزید، آنگاه که از خاک برخیزند، زمین به آنان افتخار خواهد نمود و از اینکه چند صباحی امانت‌دار جسم پاکشان بوده سپاسگزار پروردگار کریم خواهد بود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خطبه‌ی شب پنجم

امشب شب پنجم محرم است، ایام به نیمه رسیده. آیا با خطابه‌های شب‌های گذشته توانستیم تا توان فکری‌مان را از آموخته‌هایی پر کنیم که لحظات ما را در تپش حیاتمان از واقعیت‌هایی خبر دهد که ذخیره‌ی ما در دیدار رسولمان باشد؟

جان عالم گویای عظمت رسالت آخرین رسول است و ما امت او هستیم، امتی که وظیفه‌ای جز نجات حیاتش ندارد و به سفارش پیامبرمان باید دامن کتاب و عترتش را بگیرد.

کتاب را تلاوت می‌کند آیاتش را با دقت روخوانی می‌کند تا ذخیره‌ی آخرتش شود از تمام فرصت‌های نجات می‌گذرد، می‌خواند، حفظ می‌کند، با اقوام زندگی می‌کند، نتیجه‌ی اعمالشان را در آینه‌ی تاریخ در ترازوی عقل می‌سنجد، ولی خودش امتی دیگر است که در کارهای اقوام گذشته دخالتی نداشته، او نبوده فقط شنونده است پس خیالش راحت است، قوم عاد و ثمود خطا کردند و ناقه‌ی حیاتشان را سر بریدند و همان خطا آنان را از نعمت‌های رحمت محروم کرد و به غضب الهی مبتلا شدند، غضب الهی در نادانی عقلی که بزرگ آفریده شده بود ولی قادر به درک مصلحتش هم نبود و دیگر خاک دانا او را نمی‌پذیرفت و کارگزاران ملکوتی از دیدنش متحیر می‌شدند، باید آن عقل می‌رفت تا عبرتی باشد برای عقل سالم و همان‌گونه که کتاب آسمانی می‌فرماید: «آیا در احوال اقوام گذشته تعقل نمی‌کنید؟» تعقل یعنی عقلی برتر، عقلی که می‌تواند آینه‌ی نور باشد در ظلمات جهل، پس چه شده که عقلمان دنباله‌روی جهل جاهلان تاریخ است و نتوانسته تا به فرموده‌ی کتاب آسمانی آن مردم بروند و مردم دیگری بیایند؟ آیا ما مردمی دیگر هستیم؟ اگر هستیم چرا تاریخمان باید دنباله‌رو جهل نادانی افسانه پردازان باشد؟ حقیقت هدایت که افسانه نیست چگونه می‌شود مزد رسولمان را بدهیم؟ مودت دروغین که مزد نمی‌شود، مودتی مزد است که مردمی دیگر باشد با عقلی برتر، امامش را بشناسد و راهش را در صراط مستقیم ببیماید و از راه شهیدان راستین به صراط حق برسد. پس فرصت‌ها را مانند هوایی که تنفس می‌کند محترم می‌شمارد، گوشش را برای شنیدن حقیقت عمرش تیز می‌کند تا جز رضایت الهی راهی نرود.

آیا حرکت ابا عبدالله (س) از مدینه از روی احساسات قلبی بوده یا عقل کل؟ از عقل‌های فاسد و تباه شده به‌طرف رحمت الهی در حرکت بوده. چرا باید جزو مردمی باشیم که حرکت حق را با احساسات و عواطف خودمان بسنجیم سپس به آن شکل بدهیم و از روی نقاشی ذهنمان امام و رهبرمان را تعیین کنیم؟ آیا این کشتی ناخدا ندارد که هر کس سکان آن را به سمتی که می‌پسندد می‌چرخاند؟ اگر این‌طور است همه از غرق‌شدگان هستیم، چون کشتی بدون ناخدا محکوم به فناست و اگر ناخدا دارد پس چرا او را باور نداریم، در لفظ سفینه النجاة است ولی در عقل غایب است

اگر مولایمان حسین سفینه النجاة است سکان در دست ما چه می‌کند؟ چرا ما او را می‌بریم به هر کجا که دلمان بخواهد؟ پس گرفتن سکان نجات از دست امام یعنی مردن و به غضب الهی دچار شدن. امام حسین سفینه النجاة است برای کسانی که سوار کشتی عقل شوند نه در طوفان‌های احساسات، خود را در دریا پرتاب کنند و از غرق‌شدگان باشند. جهاد یک امر الهی است و یک مسلمان که به کتابش ایمان دارد آن را مقدس می‌شمارد و در جهاد ذلالت نیست، پشیمانی وجود ندارد، جهاد یعنی پیروزی.

حالا که متوجه شدیم باید با فکر و اندیشه‌ی جهادگرانه به واقعه‌ی عاشورا نگاه کنیم پس با ندایی بلند و توسلی آگاهانه به سینه‌زنی و عزاداری می‌پردازیم و آن‌چنان دست‌ها را بلند می‌کنیم تا عرضه‌ی بیعتمان باشد و آن‌چنان فرود می‌آوریم تا سینه‌مان را در محشر بگشایند و اماممان در آن سینه نظر کند و حقیقت راهش را ببیند و همه با هم در خانه‌ی نور با سوره‌ی نور به وجود مبارکش متوسل می‌شویم و عرضه می‌داریم: ای حقیقت سماوات، نظری کنید تا با رهنمودهای وجود مقدستان به سرمنز لطف الهی متوسل شویم و از دستان با برکتان جام حقیقت را بنوشیم.

إن شاء الله

اللهم عجل لوليک الفرج